

متن پرسش

سلام علیکم: استاد ضمن خسته نباشید. شما در بحث سلوک ذیل شخصیت امام در باب سوبرکتیویته مطالبی داشتید و آن را فرهنگی می دانید که در آن فرهنگ اشخاصی زندگی می کنند و در اندیشه های آن ها عمدتاً با نگاه نومیالیستی به اطراف و پیرامون نظر دارند و بعد فرمودید حتی گاهی دین داری ما در ساحت سوبرکتیویته قرار می گیرد آنگاه که بهره ی ما از نظر صرفاً حال و لذت های درونی شود با این نگاه استاد ما به این نتیجه رسیدیم که بسیاری از اساتید فلسفه و عرفان و بسیاری از کسانی که این علوم را پیگیری می کنند با این نگاه و این نظر به سراغ این علوم می روند یعنی دلخوشند به این بحث ها و با این کتب لذت می برند و زندگی می کنند و با این ها سرگرمند و عملاً بهره هایشان استفاده از الفاظ و لغاتی این چنینی است آیا اینگونه نیست؟ بنابر این می شود گفت سوبرکتیویته حجاب غلیظ تاریخی امروز ماست که سالکان کوی دوست در فضای دینداری خود باید از حجابی ضخیم و دشوار عبور کنند و آن خرق این نگاه نومیالیستی است به هستی و از پوست به درآمدن است. استاد پس می شود گفت که راز ناکار آمدی بسیاری از درس اخلاق ها و عرفان های موجود و... و بسیاری از دینداری ها و صحنه های ارتباط با مسجد و حسینیه و حرم ها این باشد که ما خرق حجاب سوبرکتیویته نکرده ایم و بهره ای از این ها نبردیم و نمی دانیم راز عدم استفاده ی ما از معارف و مساجد و حسینیه ها چیست؟

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: حقیقتاً همین‌طور است. ما در سیطره‌ی نیهیلیسم به جای رجوع به حقیقت، رجوع به «خود» داریم و تنها از طریق انقلاب اسلامی، آری! تنها از طریق انقلاب اسلامی می‌توان در این دوران به حقیقت رجوع کرد. در این مورد عرایضی در مقاله‌ی «انقلاب اسلامی، عبور از تمایز سوژه و اُبژه» شده است. بحمدالله شما به نکته‌ی مهمی دست گذاشته‌اید. آن مقاله را برایتان می‌فرستم. موفق باشید

انقلاب اسلامی و عبور از تمایز سوژه و اُبژه

باسمه تعالی

آقای دکتر عبدالکریمی در کانال تلگرام‌شان در رابطه با انقلاب اکتبر روسیه سخنانی گفته‌اند که خوب

است رفقا نسبت به آن تفکر و تأمل نمایند[1]. به گفته‌ی خود آقای دکتر عبدالکریمی ما نیاز داریم با تاریخ، مواجهه‌ی پدیدارشناسانه داشته باشیم. ایشان انقلاب اکتبر را یک رویداد بزرگ اجتماعی تاریخی می‌دانند که البته حرفی در آن نیست و سپس می‌فرمایند به بهانه‌ی تفکر نسبت به انقلاب اکتبر به مسائل خود در دهه‌های کنونی می‌پردازند.

می‌گویند دوره‌ی آرمان‌گرایی گذشته است.

از طیفی صحبت می‌کنند که رأس آن طیف، انقلاب فرانسه است و بعد انقلاب چین و انقلاب اکتبر و سپس انقلاب ایران و در آخر داعش. انقلاب فرانسه را دارای فرآیند امر تاریخی می‌دانند که فلسفه پیش از ایدئولوژی در آن نقش داشته و در بستر یک تقدیر تاریخی نظام فئودالی به بورژوازی تغییر کرد و در مورد انقلاب اکتبر می‌گویند چون در آن انقلاب جامعه‌ی مدنی از قبل وجود نداشت هیچ کنترلی در آن نبود و می‌گویند انقلاب ما - یعنی انقلاب اسلامی - نیز چنین بوده. می‌گویند چون جامعه‌ی مدنی در انقلاب اکتبر نبود، تشکیلات عظیم دولتی در دست استالین می‌افتد و در ایران هم همین‌طور شد.

می‌گویند: انقلاب فرانسه بیشتر مبتنی بر یک تفکر فلسفی است، ولی انقلاب اکتبر بیشتر مبتنی بر ایدئولوژی است و انقلاب اسلامی نیز ابتدا کنش کرده و سپس می‌خواهد ایدئولوژی‌اش را تدوین کند، منار را دزدیده است و به دنبال چاه می‌گردد.

می‌گویند: انقلاب فرانسه و انقلاب اکتبر هر دو انقلاب هستند و خواهان اعمال اراده‌ی مردم در حرکت سیاسی اجتماعی‌اند ولی انقلاب کبیر فرانسه با تقدیر تاریخی همسو است ولی انقلاب اکتبر چنین نبود و انقلابیون ایرانی می‌خواهند به نوعی اراده‌گرایی در روزگاری بپردازند که زمانه با آن‌ها یار نیست - زیرا تقدیر تاریخی با آن‌ها همسو نمی‌باشد.

می‌گویند: ما در روزگاری زندگی می‌کنیم که شاهد ظهور یک شهروند جهانی هستیم و انقلابیون ایران می‌کوشند در مقابل این روند مقاومت کنند و در آخر دلسوزانه می‌خواهند این کار نشود زیرا مثل شوروی خطر فروپاشی پیش می‌آید.

بنده در آن حدّ که رفقا نسبت به جملات بالا کمی تفکر نمایند؛ باب موضوع را در چند بند باز می‌کنم.

۱- ملاحظه می‌کنید که در آن سخنرانی، انقلاب فرانسه را اصل گرفته‌اند و با آن انقلاب اکتبر روسیه را مورد ارزیابی قرار داده‌اند و در این بین هر آنچه خوبی در انقلاب اکتبر هست آن را به اعتبار نزدیکی به انقلاب فرانسه قلمداد کرده‌اند، ولی هر آنچه بدی در انقلاب اکتبر بوده است را مثل انقلاب اسلامی دانسته‌اند تا مخاطب خود به این نتیجه برسد که هیچ نقطه‌ی مثبتی در انقلاب اسلامی نیست.

پیشنهاد می‌کنم صوت ایشان را دوباره استماع فرمایید.

۲- ایشان می‌فرمایند انقلاب اسلامی هیچ پشتوانه‌ی فکری نداشته و ابتدا کنش‌گری بوده و سپس ایدئولوژی‌اش را تدوین کرده‌اند! بنده از شما می‌پرسم ایشان از کدام عینک انقلاب اسلامی را می‌نگرند؟ آیا انقلاب اسلامی باید با مبانی انقلاب فرانسه شکل می‌گرفت تا مبانی فکری داشته باشد؟ گذشته از آموزه‌های دینی، آیا موضوع ولایت فقیه و حضور اندیشمندان مثل شهید مطهری و شهید بهشتی مبانی فکری انقلاب اسلامی نبودند که نتیجه‌ی آن مبانی فکری، آن شد که همه‌ی مردم به جهت فهمی که از انقلاب اسلامی پیدا کردند، تماماً از آن استقبال نمودند؟

۳- می‌گویند انقلابیون ایرانی می‌خواهند به نوعی اراده‌گرایی در روزگاری بپردازند که زمانه با آن‌ها یار نیست، زیرا بیرون از تقدیر تاریخی عمل می‌کنند. همه‌ی حرف بنده در این قسمت است که چه کسی تقدیر تاریخی یک ملت را تشخیص می‌دهد؟ آیا حضور میلیون‌ها مردم در استقبال با انقلاب اسلامی و دفاع مقدس هشت ساله در مقابل استکبار، خبر از آن نمی‌دهد که خداوند چیزی را در این تاریخ به ما داده است به نام انقلاب اسلامی تا در بستر انقلاب اسلامی از بحران‌های خود رها شویم؟ جز این است که در دوره‌ی خودآگاهی نسبت به انقلاب اسلامی می‌توانیم از آن‌چه بر ما می‌گذرد، با خبر شویم و در برخورد صحیح با حقیقت انقلاب اسلامی از دوران تمایز سوژه و اُبژه عبور نماییم و آن حقیقت، به تمامی عین جان ما شود و در مسیر وفاداری به آن حقیقت بود که فرهنگ شهادت به صورتی که در این تاریخ ملاحظه کردید، به ظهور آمد؟

۴- تعجب بنده از آقای عبدالکریمی از آن جهت است که از یک طرف در رابطه با موضع‌گیری نسبت به انقلاب اسلامی وارد صحنه می‌شوند که صحنه‌ی سخن از حضور تاریخی این ملت است، ولی همه‌ی شواهد تاریخی چنین حضوری را نادیده می‌گیرند و هیچ توجهی به عبور انقلاب اسلامی از سیطره‌ی فرهنگ غربی که در ذات این انقلاب نهفته است و از اصلی‌ترین ایده‌های متدینین به انقلاب اسلامی است، نمی‌کنند. در حالی که نه فاشیسم حاصل انقلاب فرانسه است، و نه داعش حاصل انقلاب اسلامی و نه ملاعمر نمونه‌ای از شخصیت امام خمینی. و این نوع برخورد به رخداد‌های بزرگ و انسان‌های بزرگی که تقدیر تاریخی زمانه‌ی خود را می‌شناسد، تقلیل‌دادن آن رخدادها و آن اشخاص بوده و خبر از عدم درک کشف تاریخی دارد.

۵- آیا انقلاب اسلامی وقتی به صورت حقیقت این دوران ظهور کند و با جان انسان‌ها متحد گردد، توانایی آن را ندارد که جان انسان این دوران را به خود جذب کند، در آن حدّ که برای باقی‌بودن با آن از جان خود دست بکشد؟ البته این مشروط بر آن است که به انقلاب اسلامی به عنوان یک حقیقت وجودی نگاه شود مثل هر رخداد تاریخی، در آن صورت است که انسان خود را در آغوش آن حقیقت احساس می‌کند و می‌یابد که ما را در برگرفته و سراسرِ افق وجود ما را پر کرده در حدّی که هیچ

آینده‌ای را بدون آن نمی‌توانیم بنگریم و این است آن انقلاب اسلامی که بنده متذکر آن هستم و معتقدم راه عبور از پوچی این دوران تنها در آن نهفته است و آقای عبدالکریمی به مخاطبان خود ظلم بسیار روا می‌دارند از آن جهت که مانع چنین نگاهی و چنین حضوری می‌شوند. آیا ملاحظه نکرده‌اید آن چند نفر مریدان ایشان به چه روز و روزگاری افتاده‌اند؟!

۶- در رابطه با بهترین نگاه به انقلاب اسلامی عرایض نسبتاً مفصلاً دارم که ان شاء الله در جای خود باید از آن سخن بگویم. همین اندازه خواستم بابتی باز شود تا رفقا نسبت به سخنان آقای عبدالکریمی فکر کنند که از یک طرف ظاهر علمی به خود می‌گیرند و از طرف دیگر به ایدئولوژیک‌ترین شکل با حقیقت وجودی انقلاب اسلامی برخورد می‌کنند و امکان تفکر را از مخاطب خود می‌ربایند و خطر فریب را می‌افزایند.

۷- سخنان آقای دکتر عبدالکریمی را در نسبت با انقلاب با سخنان آقای دکتر رضا داوری اردکانی مقایسه کنید که از وی می‌پرسند: «آیا انقلاب اسلامی راهی را برای ما باز کرده است؟ و آیا امکانات تازه‌ای به روی ایران گشوده است؟» ایشان در جواب می‌فرمایند: «چرا در بدیهیات شک می‌کنید؟ مگر می‌توان گفت که حرکت امام خمینی یک گشایش در تاریخ ما نبوده؟ انقلابی رخ داده و عهد دینی تجدید شده است، مهم آن است که ما چطور می‌خواهیم روندهی این راه باشیم. اکنون باید گشایش را فهمید و البته به آن دل‌خوش نشد، باید به امکانات و چگونگی این راه دقت کرد. ما قدم به قدم باید آن را بگشاییم.» می‌گوید من همچنان منتظر فیلسوفان و شاعران و مورخان هستم که در پی انقلاب بیایند. [۲] آیا آقای عبدالکریمی به چگونگی طی شدن گشایشی که انقلاب اسلامی در مقابل ما گذاشته است، دقت می‌کند؟ و یا به ایجاد سدِ نیهیلیسم؟

۸- هگل سعی می‌کند با معنا بخشی به انقلاب فرانسه آن انقلاب را از آن خود کند [۳] و آقای عبدالکریمی بر عکس هگل، با نادیده گرفتن انقلاب اسلامی سعی می‌کنند رابطه‌ی ما را با حضور تاریخی‌مان نفی نمایند و نوعی ناتوانی جهت ساختارهایی مطابق انقلاب اسلامی را به مخاطبان خود القاء کنند. در حالی که هگل با تبیین روح آزادی که در متن انقلاب فرانسه یافت، تلاش کرد بشریت را در اصلاح امور خود امیدوار کند و تا به تقدیر تاریخی که در آن زندگی می‌کنند، نایل آیند. آیا نمی‌توان به میانجی تفسیر هگل از انقلاب فرانسه جایگاه تاریخی انقلاب اسلامی را دید و به توانایی‌های بالقوه‌ی آن پی برد؟ دکتر عبدالکریمی در ابتدای سخن خود می‌گوید بحث من فلسفی است و در سراسر سخن خود همانند یک لیدر سیاسی نسبت به انقلاب اسلامی موضع‌گیری منفی دارد و بدون طرح هرگونه مبنای فلسفی که در آن بتوان در هم‌تنیدگی حقیقت و تاریخ را مورد توجه قرار داد، بر عکس کاری که هگل در کتاب «پدیدارشناسی روح» می‌کند و خواننده‌ی خود را متوجه‌ی نسبت حقیقت و تاریخ می‌نماید که چگونه این دو می‌توانند به هم برسند، عمل می‌کند. در هم‌تنیدگی تاریخ و حقیقت چیزی است که با نظر به کشف انقلاب اسلامی می‌توان به آن رسید، انقلابی که با رویکرد

خاص خود یک انقلاب منفعل نیست و به همین جهت در تقابل با فرهنگ استکباری به راحتی جلو نمی‌رود.

۹- چقدر خوب بود آقای عبدالکریمی یا از انقلاب اسلامی سخن نمی‌گفتند و یا اراده‌های این ملت را در امر تحقق آن نادیده نمی‌گرفتند و آن را درک می‌کردند. اراده‌ی مشترک ملتی که در پرتو توحید، به آینده‌ای روشن نظر دارد و ایثارها و فداکاری‌های این ملت نشان می‌دهد که با خودآگاهی خاصی می‌خواهد در وسعتی که دیگر دوگانگی سوژه و اُبژه در میان نیست، تاریخ خود را بسازد و مزه‌ی این نحوه حضور را در دفاع مقدس چشیده است. لذا با همه‌ی سختی‌هایی که در مقابل خود دارد، سعی می‌کند برای درکی آن‌چنینی خطر کند و از منافع خود بگذرد. آقای عبدالکریمی را چه شده است که چنین تاریخی را احساس نمی‌کند و طلوعی چنین عظیم را، آری! طلوعِ درک همدیگر، ماورای آن‌که همدیگر را سوژه‌ی خود کنیم را، احساس نمی‌کند!! در حالی‌که دکتر فردید که متوجه‌ی چنین دغدغه‌ای در هایدگر بود، آن را در انقلاب اسلامی احساس کرد و گفت اگر هایدگر زنده بود آن‌چه را در عبور از متافیزیک و آزادشدن از سوژه و اُبژه می‌طلبید، در انقلاب اسلامی می‌یافت.

۱۰- آقای دکتر عبدالکریمی در جای دیگر گله می‌کند که چرا مردم ایران فوتبالیست‌ها را مهم‌تر از ایشان به عنوان استاد فلسفه می‌دانند و از این‌که در این کشور توجه لازم به ایشان نمی‌شود، گله‌مندند. در حالی‌که بنده معتقدم آقای عبدالکریمی متوجه‌ی تاریخی که در آن به سر می‌برند، نیستند و انقلاب بزرگی مثل انقلاب اسلامی را بسط مدرنیته و نیهیلیسم می‌دانند. آیا مردم ایران می‌توانند چنین فردی را از خود بدانند؟ راستی چرا مردم ایران شهید محسن حججی را از خود می‌دانند ولی آقای عبدالکریمی را نه؟! [۴]

والسلام

طاهرزاده

[۱] - <https://t.me/bijanabdolkarimi/۱۴۷۶>

[۲] - به سخنان آقای دکتر داوری در «خانه بیداری اسلامی» استان اصفهان در تاریخ پنجشنبه ۲۶ مرداد رجوع فرمایید.

[۳] - با این‌که هگل از گیوتین که سرها را چون کلم از تن جدا می‌کرد و از ترور که عده‌ی زیادی را به

قتل رساند، نه غافل است و نه آن را تأیید می‌کند ولی متوجهی جایگاه تاریخی انقلاب فرانسه است و از آن جهت آن را تأیید می‌کند.

- [۴]